



پژوهشی در رابطه با بی‌شکلی و تنهایی انسان معاصر دوره پسا‌کرونا مطالعه موردی آثار هنرمند لهستانی مگدالنا آباکانوویچ*

زهره شایسته‌فرا^۱

کد مقاله: ۶۴۵۷۹

چکیده

تنهایی مفهومی است که از دیرباز ذهن افراد یک جامعه را به خود معطوف داشته است، واژه تنهایی که معانی متفاوتی دارد و در موارد مختلف از جمله ارتباط ساخت‌ها و بخش‌های مختلف فرد با یکدیگر و ارتباط فرد با فرد دیگری و در نهایت ارتباط فرد با هستی محیط پیرامونش تعریف می‌گردد. از این رو با توجه به اینکه انسان، همواره در معرض تهدید عوالم اضطراب‌زا و دلهره آور فرا گرفته است، لذا برای ایجاد حفظ امنیت از دست رفته خود گاهی به تنهایی پناه برده است. این دلهره انسان معاصر در برابر تنهایی و مرگ در دوره‌های مختلف کاری هنرمندان، تاثیر واضح و شفافی را در بیان و خلق آثار آن‌ها گذاشته است. لذا در زمان شیوع بیماری‌ها و یا بلایای طبیعی و حتی جنگ، گروه هنرمندان از جمله هنرمندان رشته‌های نقاشی و مجسمه‌سازی آثاری از جلوه‌های تنهایی، سکوت و بی‌شکلی در جهان را خلق نموده‌اند. در این میان هنرمند لهستانی به نام مگدالنا آباکانوویچ آثاری را برای نمایش این تنهایی حاصل از عدم امنیت روانی افراد جامعه در زمان جنگ جهانی دوم خلق کرد. این هنرمند مجسمه‌ساز، شخصیت‌های انسانی بی‌سر و در حالت سکون و ایستاده یا نشسته را به صورت جمعی و فاصله‌دار از یکدیگر را که نمودی از انسان آسیب دیده و تنها می‌باشد را خلق کرد. حال سوالی که مطرح می‌شود این است: هدف از خلق آثاری از این دست چه بوده است؟ و هنرمند تحت تاثیر کدام جریان‌های سیاسی، اجتماعی و یا اقتصادی جامعه بوده است؟ در طی پژوهش به این سوالات پاسخ داده می‌شود و فرض بی‌شکلی و تنهایی انسان معاصر در دوره پسا‌کرونا را مشابه زمان پسا جنگ هنرمند مورد مطالعه دانسته است و در طی پژوهش به معرفی و تحلیل آثار هنرمند پرداخته شد. پژوهش با روش توصیفی-تحلیلی و جامعه‌تحلیلی منابع اطلاعاتی دسته اول و دوم مرتبط با موضوع پیش رفت که مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفت.

واژگان کلیدی: بی‌شکلی، تنهایی، انسان معاصر، پسا کرونا، مگدالنا آباکانوویچ

۱- دانشجوی دکتری پژوهش هنر پردیس بین‌المللی کیش دانشگاه تهران z_shayestehfar@alumni.ut.ac.ir

*- Magdalena Abakanowicz

در جامعه پیشرفته امروزی دیالکتیک تنهای بر همه زندگی بشر حکم فرماست. لذا بشر در تمام لحظات زندگی خود با این معضل دست و پنجه نرم می‌کند، تا از این حس که موجب عذاب اوست، بگریزد. چرا که احساس تنهایی و رنج هر دو یکسان است. در واقع تنهایی هم وجهی احساسی و عاطفی دارد و هم وجهی شناختی. لذا انسان همواره در دنیایی از ترس و امید زندگی می‌کند موقعیت‌های ناگزیر، بن‌بست‌های رهایی ناپذیر و آدم‌های پیر و فرتوت که در تنهایی و رویارویی با مرگ غوطه ور هستند که همگی در دید انسان تنها، عبث تلف شدن را تداعی خواهد کرد. بنابراین فردگرایی و به دنبال آن تک زیستی به عنوان شیوه انتخابی برای زندگی از جمله تاثیرات صنعتی شدن جامعه محسوب می‌شود. دنیایی که با تهدیدهایی همانند مشکلات مالی، آسیب‌های روحی، آسیب‌های جسمی که به واسطه شیوع بیماری‌ها، انسان را به ستوه آورده است. دنیایی که تک زیستی در مقیاس با جمع زیستی میزان رضایت او را از زندگی نه تنها کمتر نکرده بلکه او را به سمت بی‌شکلی و رهایی و وابستگی و دل‌بستگی کمتری نیز سوق داده است. به طوری که از نگاه انسان تنها و بی‌شکل، از این طریق او شرایط زیستن را توأم با احساس به‌روزی کرده است. همانطور که این موضوع در زمینه فرهنگ و نیز نقد روانکاوانه هنر و ادبیات، می‌توان به ساموئل بکت نمایشنامه‌نویس، رمان‌نویس و شاعر اهل ایرلند اشاره کرد. او تنهایی را چنین توصیف کرده است که در واقع نماد تنهای، از انسانی بی‌شکل در دنیایی به واقع بی‌شکل سخن می‌گوید. لذا حالتی که در آن هر چه بعضی از مفروضات ما را، در مورد هستی انسان مشخص کند مانند آنکه انسان هویتی دارد، و یا قدرت دریافتی دارد، در دنیایی که بسیاری از چیزها در آن برای دریافتن هست و قدرتی برای حرکت در حول و حوش این دنیا دارد، همه واقعاً باطل می‌شوند. و یا در کتابی با عنوان فلسفه تنهایی لارس اسونس عنوان می‌کند که هر آنچه گمان می‌بردم درباره تنهایی می‌دانم خلاف از آب در آمد. و یا در جایی دیگر نظریه الگوی تمایز شناختی تنهایی که در آن افراد معیار یا انتظاری درونی را در خودشان می‌پروانند و بر اساس آن روابط شان را با دیگران می‌سجند. را عنوان می‌کند. لذا به نظر می‌رسد در دنیای معاصر ما همه قربانی هستیم و تنها حقی که طبیعت به ما داده است، حق اعتراض است، اعتراض به تلف شدن. همه چیز می‌میرد و مرگ در همه جا رخ نشان می‌دهد. هنرمندان زیادی زندگی را افول می‌بینند و رشد شخصیت‌های هنری خود را به صورت بخشی از این فراگرد انحطاط می‌دانند. لذا هنرمندی که تنهایی را موضوع خلق اثر هنری خود قرار داده است اغلب به ناامیدی و درماندگی و نیمه تاریک زندگی توجه می‌کند. همانطوری که در اندیشه هستی‌مدارانه ژان پل سارتر نیز به روشنی دلهره انسان را در برابر تنهایی و مرگ دیده می‌شود. و به انسانی که به دلیل ناپایداریش، امید به پایان یافتن زندگی دارد و از سوی دیگر از پایان یافتن آن نیز هراس دارد، آن هم به دلیل عبث تلف شدن و پیوستن به نیستی و خاموشی، اشاره می‌کند. همچنین او معتقد است که احساس تنهایی ربط مستقیمی به فردگرایی مدرن متاخر دارد و در جوامع فردگرا نرخ تنهایی بالاتر از جوامع جمع‌گراست، از این رو نگارنده در این مقاله سعی دارد تا با بررسی دیدگاه‌ها و فرضیات مطروحه، معضل تنهایی را که در تمام لحظات زندگی بشر او تهدید و یا بر روند زندگی او تاثیر گذاشته است کرده را با مجسمه‌های هنرمند لهستانی مگدالنا آباکانوویچ به چالش بکشد که اگر شرایط سختی چون شیوع بیماری همه گیر از جمله کرونا بر جامعه‌ای سایه افکند، آیا انسان معاصر به سمت تنهایی و بی‌شکلی حرکت می‌کند؟ و آیا می‌تواند دلیلی بر حرکت رو به جلوی این معضل شود و یا این حرکت را سریع تر کند؟

۲- انسان کیست؟

انسان این نخبه‌ای که به آن اشرف مخلوقات می‌گویند، از زمانی که پا به دنیا گذاشت، فیلسوفان، رهبران ادیان، شاعران، هنرمندان را وارد یک چالش به نام انسان‌شناسی و پی بردن به ماهیت وجودی این مخلوق کردند. رشد جمعیت انسان، تاثیرات زیستی - محیطی فراوانی بر بخش‌های مختلف کره زمین گذاشت، انسان به خاطر ساختار رفتاری و عملکردی، عموماً با حس رقابتی که دارد، علاقمند به اجتماع و خانواده بوده، لذا تا جایی که امکان داشته از انزوا و تنهایی دوری کرده است، همچنان که این انگیزه در جمع بودن باعث رشد علم، فلسفه، مذهب، اسطوره‌سازی و دیگر علوم شد. هرچند در این بین انسان‌های بوده و هستند که به سمت و سوی تنهایی و انزوا کشیده شده‌اند. لذا می‌توتن گفت که "انسان‌شناسی کنونی بیش‌تر جنبه تجربی دارد. وجود داده‌های فراوانی که انواع مسایل انسان‌شناختی را فرا گرفته و ابعاد مختلف زوایای تاریخ وجود انسان را مورد تحقیق قرار داده است. به رغم فراوانی و عظمت آن نه تنها نتوانسته ابعاد ناشناخته وجود انسان را چنان که باید روشن سازد و معضلات موجود فرا راه شناخت این موجود ناشناخته را حل کند، بلکه خود دچار نوعی بحران شده است. بحران در یک رشته علمی به این معنا است که آن رشته علمی، از حل معضلاتی که برای آن بنیان‌گذاری شده ناتوان شود و در آن، نوعی سرگردانی و سردرگمی در پاسخگویی به سوال‌های محوری، پدید آید و انسان‌شناسی معاصر، دقیقاً در چنین وضعیتی قرار دارد. نگاهی کلی به انسان‌شناسی معاصر نشان می‌دهد که داده‌های مختلف این رشته، از جهات گوناگون دچار بحران است. ماکس شلر فیلسوف و انسان‌شناس آلمانی می‌نویسد: هیچ وقت در عرصه تاریخ انسان آن قدر برای خود مساله نبوده که امروز هست، علوم تخصصی که پیوسته تعدادشان رو به افزایش

است و با مسایل انسان سروکار دارند، بیشتر پنهانگر ذات انسان در پرده حجابند.“ (رجبی، ۱۳۸۴: ۳۲) همچنان که طبیعت‌شناسی به نام بوفون به انسان نگاهی همانند سایر موجودات در چرخه حیات می‌اندازد و تنها با این تفاوت که انسان دارای یک سری از قابلیت‌های مانند قدرت تکلم، فکر کردن و ابداع می‌باشد. در این راستا نیز فیلسوفانی به مانند نیچه به دنبال ابر انسانی بودند که به مانند خدا و حتی بالاتر از خدا قادر به حکمرانی بشر و بشریت باشد. بنابراین ”مهم‌ترین عامل محرکه تاریخ انسان خردمند انگیزه تسلط است و شاخص عینی تحول تاریخی همانا تحول تکنیک و ابزار مادی چیرگی است. استثمار نمودار عینی پیشرفت می‌شود: استثمار طبیعت، استثمار تمامی جانداران و همچنین استثمار انسان توسط انسان. تاریخ اجتماعی بشر همواره تاریخ امپراتوری‌ها و جنگ‌ها و فتوحات و شکست‌ها بوده است. تاریخ پیشرفت‌های مادی و سعادت و بهروزی انسان خردمند قویا با تاریخ انقراض نسل‌های گونه‌های دیگر انسانی، انقراض گسترده گونه‌های جانوران، دگرگونی نظم طبیعت و بر هم ریختگی تعادل اکوسیستم بوده است. (هراری، ۱۳۹۶: ۶) انسان در هر دوره‌ای از حیاتش بر روی کره زمین خواهان سلطه بر زمین بوده است، حال انسان معاصر در عصر حاضر به گونه‌ای دیگر خواهان تسلط می‌باشد به عنوان نمونه اختراعاتی همانند ویروس کووید ۱۹ که توسط دانشمندان در آزمایشگاه‌های کشورهای توسعه یافته به وجود آمد، همچنین شواهد علمی و قانع‌کننده‌ای وجود دارد که این ویروس با اهدافی شبیه نسل کشی بشر به وجود آمد که تأثیرات آن را در تمام جنبه‌های زندگی روزمره به روشنی قابل درک و دیدن می‌باشد. انسان در روزهای کرونایی شاهد لمس کردن حس تنهایی و تجربه جدیدی از زندگی می‌باشد، ویروس‌هایی از این دست که ساخته دست بشر می‌باشد می‌توان از اچ آی وی نام برد. لذا در ادامه این پژوهش به دو مدل انسان که از پیامدهای منفی اختراعات بشر است، پرداخته شده است.

۲-۱- انسان تنها

هر انسانی در زمان‌هایی از زندگی‌اش مانند: تمرکز و ایده‌یابی، غم و نگرانی، افسردگی به دنبال خلوت و تنهایی است ولی نقطه مقابل تنهایی منفی، انزوا است که بسیار مضر و خطرناک می‌باشد. تنهایی! واژه‌ای که غم و تردد شدن را در ذهن انسان تداعی می‌کند و سوالاتی همانند چرا تنهایی؟ چرا اطرافتان خلوت است؟ آیا توانایی ارتباط با افراد را ندارید یا اینکه ضربه بدی از همکار، همسر، دوست و یا افراد جامعه دریافت کرده‌اید؟ اینها همه سوالاتی می‌باشد که یک محقق، انسان عادی در برخورد با یک فرد تنها در ذهن خود شکل می‌دهد. حال ادیانی مانند اسلام در کتاب آسمانی قرآن جملاتی با اهداف آرامش بخشیدن به انسان و متذکر شدن این نکته که ”انسان در مواقعی که با پیچیدگی و دشواری‌ها مواجه می‌گردد و احساس می‌کند که به تنهایی قادر بر حل مشکلات نیست، کسی را که توانایی انجام آن کار را دارد، وکیل خود قرار دهد و از این طریق بر قدرت و توانایی خویش توسعه و گسترش می‌بخشد. حقیقت وکالت در امور عادی انسان‌ها همین است و بس؛ از این جهت، هر اندازه وکیل، از علم و آگاهی، از قدرت و توانایی، از امانت و درستی، از علاقه و دلسوزی برخوردار باشد، ارزش وکالت او بیش‌تر شده و پیروزی موکل بر مشکلات قطعی‌تر می‌گردد. عین این حقیقت، درباره توکل بر خدا حکمفرماست. انسان در طول زندگی خود با مشکلات و پیچیدگی‌ها، با مصایب و بن‌بست‌ها مواجه بود و احساس می‌کند که به تنهایی قادر بر انجام دادن کارها نیست؛ چنین انسانی، برای رفع حقارت و ضعف خود، باید با تثبیت به عوامل طبیعی و اسباب مادی از نیروی غیبی و قدرت بی‌پایان خدا استمداد جوید که او را در راه هدف، موفق و پیروز گرداند.“ (سبحانی، ۱۳۸۴: ۱۸۱)

پژوهشی که بر روی افراد تنها و منزوی انجام شده است، نشان می‌دهد که تنهایی اثرات روحی، رفتاری دارد که باعث بیماری‌های جسمی و ذهنی بسیاری می‌شود. البته هر فردی در مرحله‌ای از زندگی خود چه مدت کوتاه، چه مدت بلند با تنهایی روبه رو خواهد شد و این احساس را تجربه می‌کند. حتی ممکن است فردی که در خانواده پرجمعیت و در گروه‌های اجتماعی تشکیل از دوستان مختلف باشد ولی احساس تنهایی حسی همیشگی با او است. حال روی مثبت این تنهایی زمانی است که بیشتر عرفا، هنرمندان، فیلسوفان خواهان این می‌باشند تا بتوانند ایده‌های خود را کنکاش کنند و به سر منزل مقصود برسانند. ولی به تازگی به خاطر ویروس کووید ۱۹، کرونا این تنهایی به صورت اپیدمی در آمد و تنهایی که به اجبار انسان باید آن را تحمل کند، بد نیست بلکه این تنهایی به خاطر جلوگیری از مبتلا شدن به ویروس کرونا می‌باشد. با این اوصاف انسان این موجود چند وجهی می‌باشد که گاه سرخوش و گاه ناآرام و غمگین است، ”حاصل سخن این که بدن، مرکب روح و نفس است، صحت و سلامتی مرکب، تأثیر شگرفی در حرکت راکب به سوی کمال دارد، از این رو خداوند متعال در شکل‌گیری بدن انسان عنایت خاصی داشته و برای رشد و سلامتی و ایجاد مزاج متعادل در آن، دستورات لازم را نسبت به تغذیه سالم صادر فرموده است تا انسان توفیق باید جسم سالم خود را با روح شاداب و الهی همگام سازد و به اوج کمال برسد و از خوردن غذاها و نوشیدنی‌های حرام بر حذر داشته تا این نعمت بزرگ الهی فاسد و تباه نگردد.“ (مومنی، ۱۳۸۷: ۲۶) بنابراین باید گفت که انسان پیچیده است و برای این موجود که اشرف مخلوقات می‌باشد برای جلوگیری از تنهایی که برای بدن مضر و سم است او تلاش کند به سمت خودشناسی خویش برود تا در طوفان‌های زندگی همانند یک کوه محکم و استوار باشد.

لذا یکی از مواردی که می‌توان گفت تا حدودی انسان معاصر تنها را از نابودی دور می‌کند چیزی نیست جز عرفان! "تنهایی را پر می‌کند، انسان وقتی آموزه‌های عرفانی را در می‌یابد، فکر نمی‌کند تنهایی مطلق است. شاید جدا باشد ولی تنها نیست. انسان دارای اصلی بوده که از آن دور افتاده و این جا غریب است، ولی بی‌کس نیست. پاسخگوی حس زیباپرستی است. هیچ چیز در نظر انسان جذاب‌تر از زیبایی نیست و عرفان حس زیبایی‌شناسی را ارضا می‌کند. عرفان انکان کشف استعدادها را می‌دهد، چون خودشناسی مبنای عرفان است به انسان امکان می‌دهد خود را خوب بشناسد. عرفان انسان را با هم‌نوع بیگانه نمی‌سازد، بلکه یگانه می‌کند. انسان وقتی انسان است که به دیگران احترام بگذارد و درد دیگران را داشته باشد. بنیاد عرفان بر همدلی استوار است، نه هم‌زبانی، به گفته مولانا: همدلی از هم‌زبانی خوش‌تر است. عرفان برای انسان هزاران هم‌نوع و هم‌روح پدید می‌آورد. هرکس مثل من می‌اندیشد با من است بس هر جای دنیا برویم، یک هم‌روح می‌یابیم. ما را با حجم عظیمی از معنویت‌های گذشته آشنا می‌کند، که اثر حاضر در برگرفته بخشی از این معنویت‌هاست. انسان امروز را ترغیب می‌کند، آن چیزی که هستی نباش، قدمی به سمت جلو بردار، عرفان آدمی را با یک ساحت قدسی آشنا می‌کند که مثل کیمیاست. فقط خور، خواب، خشم. شهوت زندگی نیست. عشق جسمی را آغاز می‌داند نه نهایت عشق، اگر غرب امروز لذت جسمی را بنیاد لذت قرار داده است در عرفان این نفی نمی‌شود، لذت جسم پایان راه نیست، بلکه آغاز راه است." (عباسیان، ۱۳۹۲: ۲۶)

۲-۲- انسان بی شکل

در علم فیزیک اجسامی بی شکلی بی‌شماری داریم، به مانند انرژی که قابل تبدیل به حالت‌ها و شکل‌های مختلف می‌باشد. حال این بی‌شکل در عرفایی به مانند شمس تبریزی با تراشیدن موی سر و صورت و ابرو است تا خود را به یک حالت بی‌شکلی و خودشناسی برساند. انسان در مراحل زندگی از لحاظ شخصیتی و تحت تاثیر اجتماع شکل‌های مختلفی به خود می‌گیرد و "بنا به تشخیص زرتشت، انسان‌ها در گزینش به دو گروه بخش می‌شوند؛ گروهی که از دانش، آگاهی، خرد و بینش کافی برخوردارند، نیک را بر می‌گزینند، و آنان که به هر دلیل از دانش و بینش لازم برخوردار نیستند فریب می‌خورند و به بدی می‌گرایند و سرانجام با پیروی از بدی و تسلیم شدن به مظاهر آن، زندگی را به تباهی می‌کشاند. زرتشت نخستین تکلیف انسان را در این پیکار زندگی‌ساز چنین تعیین می‌کند: آگاه شدن و آگاه کردن، افزودن بر دانش خود و دیگران، گسترش دادن و عمق بخشیدن به بینش انسان. کدام راه بهترین است؟ راه راست یا راه دروغ؟ دانا باید حقیقت را برای مردم آشکار سازد تا نادان بتواند مردم ناآگاه را گمراه کند. ای مزدآهورا، کسانی که راه ارزش راستی و نیک اندیشی را برای دیگران می‌سازند یاری کن." (رضوی، ۱۳۸۴: ۱۷۳) بنابراین انسان به کمک مذهب به شکلی خاص دست پیدا خواهد کرد، حال در این بین هستن انسان‌هایی با وجود داشتن دین باز هم به نوعی خنثی و بی‌شکل می‌باشند. راهکار علم روانشناسی برای این دسته از این انسان‌ها متفاوت است ولی در بیشتر مباحث روانشناسی تاکید بر عزت نفس و معرفی خود واقعی به سایر انسان‌ها بدون نقاب و بازیگری تاکید دارد. "نقاب چیزی است که ما در تماس با دیگران بر چهره می‌زنیم این نقاب ما را به گونه‌ای که می‌خواهیم در جامعه ظاهر شویم نشان می‌دهد. ارتباط با افراد گوناگون نقش‌ها یا صورتک‌های گوناگون می‌طلبد؛ مادامی که شخص از وجود این صورتک‌ها بر صورت اصلی خود آگاه است، نقاب بی‌ضرر است؛ اما زمانی که شخص دیگر بازی نکند و تبدیل به آن نقش شود، سایر جنبه‌های شخصیت مجال رشد و پرورش نمی‌یابند و انسان از خود راستین بیگانه می‌شود. تفاوت میان اشخاص سالم و ناسالم این است که اشخاص نتسالم خود را نیز همراه دیگران می‌فریبند. شخصیت سالم می‌داند چه وقتی چه نقشی را بازی کند و در همان حال طبیعت راستین درون خویش را می‌شناسد." (شمشیری، ۱۳۹۵: ۱۴۱) حال در زمان حمله ویروس کرونا انسان‌ها ملزم به پوشاندن بینی و دهان خود با ماسک شده‌اند که با این اوصاف اگر صورت را به سه قسمت تقسیم کنیم تنها یک سوم صورت انسان قابل مشاهده می‌باشد. به گونه‌ای که شکل و صورت انسان در پشت نقابی به نام ماسک پوشیده شده و در تمام کشورهای دنیا انسان‌ها با شکل و شمایل یکسان در اجتماع ظاهر می‌شوند، به طوری که ما به گونه‌ای جدید از بی‌شکلی انسان در عصر حاضر با مدد ویروس کرونا مواجه هستیم.

البته پژوهش حاضر در مبحث بی‌شکلی انسان معاصر، به سخن مولانا در فیه ما فیه نیز رجوع کرد که می‌گوید: "چون تامل کنی، اصل تو باشی و اینها همه فرع تو، چون فرع تو را چندین تفصیل و عجایب‌ها و احوال‌ها و عالم‌های یلعبج بی‌نهایت باشد، بنگر که تو را که اصلی چه احوال باشد." (مولوی، ۱۳۸۵: ۱۲۹)

۳- جامعه‌شناسی و هنر

ارتباط تنگاتنگی مابین هنر و جامعه است، به طوری که هر کدام از آن‌ها عملکردی همچون آینه برای یکدیگر دارند. همانند هنرهای زمان شیوع کرونا که حال و احوالات اجتماع و حتی مرتبه‌ای فراتر و اغراق آمیزتر را به تصویر کشیدند یا تابلوهای نقاشی، مجسمه‌های که در اثر بازتاب جنگ جهانی اول و دوم خلق شده‌اند. بنابراین می‌توان گفت که "انسان در خلق هنر مطابق با قوانین جهان، خود و هویت خداگونه خود را به عنوان اثر هنری که به دست خدا ساخته شده، به فعلیت می‌رساند. هنر هم شاخص مراحل

جدید سقوط درونی انسان از ملاک‌های قدسی بوده و هم عامل اصلی فعلیت بخشی به این سقوط محسوب می‌شود، چون انسان هویت خود را با چیزهایی که می‌سازد، فراهم می‌کند. عالم هستی مصنوع ناخودآگاه این نیروی به فعلیت رسیده است و دنیای هنر، خودآگاه همان نیرو است. عالم هستی به منزله یک اثر هنری زنده است. طبیعت، شعر ازلی ولی ناخودآگاه روح است. این دو فقط در فعالیت خلاق هنری است که به علت هماهنگی پیشینی که دارند، یکی می‌گردند. هر اثر شگرف هنری به طور حتم از حافظه سرچشمه می‌گیرد نه از ابداعات عقلانی بی‌ریشه. آثار هنری می‌خواهند ما را به جهان اقیانوس مانند یکپارچه و تمایز نیافته باز گردانند. (کریمی، ۱۳۹۶: ۲۰)

لذا تاثیر جامعه به طور روانی بر حال و احوالات هنرمند غیر قابل انکار است و هنر جامعه این دو هر کدام سر یک پرگار هستند که به یکدیگر کمک شایانی می‌کند. بنابراین "مکتب روانکاوای نیروی که باز هم به انسان چون بخشی از طبیعت و چون یک حیوان می‌نگریست و ضمیر ناخودآگاه نیز گامی به سوی انسان‌گرایی برای آن‌ها نبود، مکتب‌های پیشین انسان را یک ماشین یا یک بیمار روانی و یا موجودی درمانده و نادان در نظر گرفته بودند، چرا که دیدگاه مادی بر آن‌ها حاکم بود. حتی روان‌شناسی گشتالت نیز نتوانست دیدگاهی جامع به انسان داشته باشد، چرا در نسبیّت و مطالعه محدوده‌ای خاص از وجود انسان را در نظر داشتند. اما روان‌شناسی انسان‌گرا در روان‌شناسی کمال تبلور یافته است و انسان را از جنبه طبیعی و سالم آن مطالعه می‌کند و به فعلیت رساندن استعدادهای انسان را در نظر دارد." (اینانو، ۱۳۹۵: ۴۱)

حال از این سوی اگر یک جامعه که دارای بسترهای منفی برای رشد افراد اجتماع باشد، باعث رشد خلاقیت هنرمندان کنجکاو و تیزبین خواهد شد، و این جامعه با توجه به بسترهای منفی و تضادهای کاملاً روشن، از یک سو باعث افوال بعضی از رشته همانند اقتصاد می‌شود ولی نقطه مقابل آن هنر است که شکوفا خواهد شد. "جامعه‌شناسی به عنوان یکی از رشته‌های علوم اجتماعی به مطالعه علمی و روشمند پدیده‌های اجتماعی می‌پردازد؛ یعنی جنبه‌هایی از زندگی انسان را که از عضویت او در جامعه ناشی می‌شود، بررسی می‌کند. جامعه‌شناسی به کمک روش‌های علمی خاص؛ نهادها، روابط و رفتارهای اجتماعی انسان را از نظر ساخت پویا و دگرگونی بررسی و تجزیه و تحلیل، مقایسه و طبقه‌بندی می‌کند و با نگرشی ویژه به علل اجتماعی در جستجوی قوانین حاکم به حیات جامعه از دیدگاه‌های گوناگون است. این تعریف از جامعه‌شناسی نشان می‌دهد که از نظر جامعه‌شناسی، هنر و ادبیات نیز مانند خانواده، حکومت، آموزش و پرورش و ... یک نهاد اجتماعی است." (فاضلی، ۱۳۹۷: ۲۱)

با توجه با اینکه هنرمند مورد نظر این پژوهش اهل کشور لهستان و در دوران زندگی هنری خود ضربه‌های سنگینی از شوروی دریافت کرده است، لازم است ذکر شود که هنر و کارهای هنری در زمان حکومت شوروی در خدمت اهداف جامعه بودند، حکومت سوسیالیستی و کمونیستی سایه سنگین خود را بر روی هنرها پهن کرده بودند. حال اگر بگوییم که مجسمه‌های مدرن این خانم لهستانی با نگرشی نو به انسانی که دوران جنگ جهانی را دیده و از آن لطمه خورده است، بیانگر این مطلب می‌باشد که "هنر و جامعه به یکدیگر نیاز دارند، ولی این نیاز متقابل همواره به صورت پذیرش متقابل جلوه نمی‌کند. در دوران‌هایی که هنرمند ارزش‌های مقبول جامعه و یا دستکم بخشی از آن را در اثر هنری خود تعالی می‌بخشد، هنر و جامعه به سوی هم کشانده می‌شوند. در عصر جدید، شاهد ناهماهنگی معیارهای ارزشی هنرمند و جامعه هستیم. از یکسو جامعه اروپایی مناسباتی را پذیرفته است که در آن همه چیز و حتی خود انسان وسیله‌ای برای تولید مادی تلقی می‌شود؛ و از سوی دیگر، هنرمند با تکیه بر هنرش می‌کوشد تا ارزش انسانی را به هستی انسان بازگرداند. جامعه دست رد بر سینه هنرمند می‌زند و هنرمند به خواسته‌های جامعه پشت می‌کند. این جدایی بی‌سابقه میان علایق هنرمند و مخاطبانش به صورت کشمکش میان نوگرایی و سنت‌گرایی منعکس می‌شود و هنرمندی که از مناسبات حاکم بر جامعه بیزار است، نوآوری را به منزله سلاحی علیه سلیقه مرسوم به کار می‌بندد، در این شرایط است که هنر نوین (مدرن) شکل می‌گیرد." (پاکباز، ۱۳۹۸: ۹)

لذا دو مبحث هنر و بیماری، هنر و قدرت در ادامه بخش جامعه‌شناسی و هنر به آن پرداخته شد.

۳-۱- هنر و بیماری

طبق مقاله‌ای از کارل گوستاو یونگ فیلسوف و روان‌پزشک، با عنوان آیا هنر بیماری روانی است؟ می‌توان گفت که هنر و روان‌شناسی رابطه تنگاتنگی با هم دارند، همچنان که طبق عقیده‌ای از عوام که یک هنرمند هر چه بیشتر جدا از مردم عادی باشد و دارای افکار و عقاید متفاوت، توانایی آن برای خلق آثار خلاقانه بیشتر است. "آنچه روان‌شناسی می‌تواند درباره هنر بگوید همواره محدود به نمای فعالیت هنر خواهد بود بی‌آنکه هرگز به ذات و جوهر آن دسترسی پیدا کند. البته ممکن است شرایط آفرینش هنری و موضوع و طرز عمل انفرادی آن را به روابط شخصی شاعر با پدر و مادر خود بازگشت داد، ولی این امر از لحاظ فهم هنر شاعر هیچ کمکی به ما نخواهد کرد. زیرا بر قرار ساختن این پیوند در موارد بسیار دیگر به خصوص در مورد اختلالات مرضی غیر ممکن است. بنابراین اگر یک اثر هنری را همانند یک بیمار روانی تشریح در این صورت یا اثر هنری یک بیمار روانی خواهد بود یا بیمار روانی یک اثر هنری." (یونگ، ۱۳۳۹: ۱۰۷۶) لذا باید گفت که "هنر با نوع انسان به وجود آمد، پس می‌توان انتظار داشت که

ارتباطی نزدیک با عملکرد کورتکس داشته باشد. اما پیوند نزدیک هنر و مغز چگونه است؟ زیبایی‌شناسی بصری، انتزاعی و توصیف‌ناپذیر است، تقریباً توصیف آن با واژه‌ها غیرممکن است. احتمالاً عده‌ای استدلال می‌کنند که خلاقیت و درک هنری چنان ذهنی، آنقدر پیچیده و آن‌چنان از عملکرد دقیق مغز دور است که بررسی فریلند عصبی، با فهم تجربه هنری انسان بی‌ارتباط است. برعکس، میان عملکرد مغز و هنرهای تجسمی رابطه‌ای عمیق وجود دارد، هنر محصول فعالیت مغز است و به همین دلیل، بی‌تردید با اصول عملکردی و ساختاری مغز مطابقت دارد. (مدر، ۱۳۹۸: ۷۳)

البته در هر دوره زندگی هنرمندان اتفاقاتی در جامعه محل زندگی و فراتر از آن در جهان رخ داده است که آثار خلاقانه آن‌ها تحت تاثیر بوده‌اند به عنوان مثال طاعون بود، که در این بین هنرمندان آثاری با مضمون مرگ، ترس، وحشت که از ناآگاهی چگونگی درمان قرون وسطی تا اواسط رنسانس بود، که در این بین هنرمندان آثاری با مضمون مرگ، ترس، وحشت که از ناآگاهی چگونگی درمان انسان‌ها نشأت گرفته است. با این گفته‌ها به این نتیجه می‌رسیم که نقش هنر در آگاهی دادن به عموم مردم نقش اساسی دارد. حال اگر کارگردان این رسانه‌ها را هنرمندان بدانیم، ضروری است که آن‌ها با روش اصولی و آگاهانه پیغام‌های خود را با مخاطبان برسانند. مثلاً برای ادامه پژوهش به جواب سوال دانیال براون روان‌پزشک پرداخته شد که چرا به هنر بپردازیم؟ "غمگین‌اید؟ یک شعر بخوانید یا بنویسید! مضطرب‌اید؟ به تصویری نگاه کنید یا تصویری بکشید! به ظاهر احمقانه است، اما علاوه بر تجارب خود من، بسیاری از افراد مراجعان، پزشکان، درمانگران، دوستان و کارفرمایان چنان ماجراهای شگفتی از تحول شخصی خود با فعالیت‌های هنری تعریف کرده‌اند که من واقعا باور کرده‌ام که آن‌ها قدرت درمان‌کنندگی موثری دارند. با کار نظام‌مند و تمرکز بر جنبه‌های مختلف یک شکل هنری می‌توانید عواطف خود را بکاویید، راه‌های جدید استفاده از تجارب مختلف را بیابید، گذشته را دوباره شکل دهید و آینده بهتری برای خود طرح‌ریزی کنید. در همایشی که در موسسه روان‌پزشکی لندن درباره کاربردهای هنر در درمان برگزار شد، بسیاری از کاکنان با سابقه خدمات بهداشت روانی تعریف می‌کردند که چه طور کار کردن در شاخه‌های مختلف هنری به آن‌ها کمک کرده است تا بر مشکلات غیر قابل درمان غلبه کنند، مشکلاتی که برخی از آن‌ها از سال‌ها قبل وجود داشته است. هنرها قادرند به عواطف عمیق دست یابند. آن‌ها می‌توانند نحوه احساس شما را نسبت به جهان و خودتان تغییر دهند. هنرمندان نحوه احساس و تقریباً مشاهده خود را از آزادسازی عواطف مخاطب به کمک هنر نمایش برایم تعریف کرده‌اند. به همین دلیل، هنر برقراری تغییر سریع، بینش عمیق و رویکردی خلاقانه نسبت به زندگی ایجاد می‌کند. درمان با تعادل بدن ارتباط دارد. هنرها چه نتیجه ترکیب الحان موسیقایی باشند و چه ترکیبی از رنگ‌ها این تعادل را به شکلی نمادین ایجاد می‌کنند." (براون، ۱۳۸۴: ۸) به عنوان نمونه یکی از بیمارهای که در دوران سالمندی سراغ انسان‌ها می‌آید آلزایمر است، که به علت از دست دادن عملکرد ذهنی رخ می‌دهد. حال سازمان بهداشت جهانی اعلام کرده است با موسیقی درمانی روند رشد آلزایمر در افراد مبتلا کند خواهد شد، که این نکته شاهد عملکرد مثبت هنر در درمان بیماری می‌باشد. "الن مک گراث می‌گوید: یکی از بهترین راه‌های بیرون ریختن احساسات نوشتن آن‌ها بر روی کاغذ و یا حتی بهتر از آن نقاشی کردن آن‌هاست. اگر پس از این که چیزی شما را ناراحت کرد، فوراً بنشینید و شروع به نقاشی کردن، از احساسی که به شما دست می‌دهد، تعجب خواهید کرد. از رنگ‌های مختلف استفاده کنید. انتخاب رنگ قرمز می‌تواند دلالت بر عصبانیت، مشکی نشانه ناراحتی و خاکستری دلالت بر نگرانی داشته باشد." (ابراهیمی، ۱۳۸۵: ۱۳)

۳-۲- هنر و قدرت

قدرت بیانی تاثیرگذار بر روی اجتماع و مردم و در رشته‌های فلسفی، علوم انسانی، هنری برای بیان این قدرت مورد استفاده قرار می‌گیرد. ولی جایگاه و مفهوم قدرت در رشته‌های هنری قابل ملاحظه می‌باشد، بسیاری از فیلم‌سازان، نقاشان و گرافیست‌ها و مجسمه‌سازها از این طریق صدای عقاید و افکار خود و مردم را به همه جهان نشان می‌دهند. لذا به نظر مارکس درباره مفهوم قدرت رجوع شد که "نخستین متفکر دوران جدید که نظراتش در خصوص قدرت، به طور غیر مستقیم تاثیر و نفوذ فراوانی داشته است، کارل مارکس است. از نظر وی، قدرت جریانی است که مالکان و صاحبان ابزار تولید و ثروت به فراخور منزلت و مرتبت طبقاتی خود از آن بهره می‌جویند. از این رو، قدرت برای مارکس به مثابه رابطه‌ای ساختاری، موجودیتی مستقل از اراده‌های افراد (اعم از فرادست و فرودست) یافته و مفاهیم عاملیت و نیت انسان‌ها در تبیین آن جایگاهی ندارند. مارکس در کتاب ایدئولوژی آلمانی در بحث از نظام سرمایه‌داری و تبیین مالکیت ابزار تولید، جریان یک سویه قدرت را چنین توصیف می‌کند: عقاید طبقه حاکم در هر عصر، عقاید حاکم هستند؛ یعنی طبقه‌ای که ابزار تولید مادی را در اختیار دارد، در عین حال بر ابزار تولید فکری با ذهنی جامعه نیز کنترل دارد و به این ترتیب، افکار کسانی که فاقد ابزار تولید ذهنی هستند، کاملاً تابع آن می‌شود. عقاید حاکم چیزی جز بیان روابط مادی مسلط نیستند، که به شکل عقاید درک می‌شوند و بنابراین، تجلی روابطی هستند که یک طبقه حاکم تبدیل می‌کند و از این رو عقاید، مرتبط با سلطه آن هستند. از نظر مارکس، مناسبات و شیوه ابزار تولید در هر عصری، تعیین‌کننده ساختار طبقاتی و قدرت‌های اجتماعی است." (بصیریان‌چهرمی، ۱۳۹۲: ۷۸) بعد از بیان مفهوم قدرت، گزینه‌ای به نام بقا است زیرا برای حفاظت از قدرت لازمه آن حفظ بقا می‌باشد، بقایی که در زندگی ما با بلاهایی نظیر سیل، زلزله، جنگ و بلای به نام کرونا که

جهان در سال ۲۰۲۰ با آن مواجه شد، دچار تلاطم و دستخوش نابودی می‌شود. لذا باید گفت "جوامعی که بر ارزش‌های بقا تاکید می‌کنند نشانه‌های بروز می‌دهند نظیر میزان اندک آسودگی خیال، پایین بودن نسبی شاخص‌های تندرستی، پایین بودن میزان اعتماد در بین افراد، ناروا داری نسبی در برابر گروه‌های غیر خودی، پشتیبانی ناچیز از برابری جنسی، تاکید بر ارزش‌های مادی، اعتقاد و ایمان نسبتاً قوی به علم و فن‌آوری، تلاش نسبتاً اندک برای مسائل زیست محیطی و مقبولیت نسبی حکومت‌های اقتدار طلب جوامعی که بر ارزش‌های معطوف به ابزار وجود تاکید می‌کنند، نشانه‌هایی درست عکس نشانه‌های بالا بروز می‌دهند. تاکید جوامع بر ارزش‌های معطوف به بقا، یا برعکس، بر ارزش‌های معطوف به ابزار وجود آثار عینی مهمی در پی می‌آورد." (شوکر و دیگران، ۱۳۸۲: ۹۸) بنابراین وقتی که در مورد بقا و زنده ماندن فکر می‌کنید چه کلماتی و عبارات و ارزش‌های به ذهن شما خطور می‌کند؟ پایان کار، گیر افتاد، از دست داد، دیگر نمی‌توانم و ترسناک است، عباراتی از این دست علی‌رقم اینکه گیج کننده می‌باشد ولی منصفانه نیست و هزاران بار برای افراد تکرار شده است. حال نقش فرهنگ در هر کشوری تعیین کننده برای حفظ این بقا، و نحوه نگرش به آن می‌باشد. "واژه فرهنگ، در اصطلاح مطالعات فرهنگی، نه مفهومی زیبایی‌شناسانه دارد و نه بر انسان‌گرایی تاکید می‌گذارد، بلکه مفهوم سیاسی است. منظور فرهنگ، نه زیبایی‌شناسی ایدئال‌های شکل و زیبایی در هنر متعالی است و نه به مفهومی انسان‌گرایانه‌تر، صدای روح انسانی که در همه ادوار زمانی و کلیه ملل، مرد جهانی را مورد خطاب قرار می‌دهد. (تعمداً بر جنسیت مردانه تاکید می‌گذارم زیرا در این برداشت از فرهنگ، زنان با نقشی کوچک بازی می‌کنند و یا اصلاً نقشی ندارد. بنابراین، فرهنگ آن محصولات زیبایی‌شناسانه روح انسانی نیست که نقش موج‌شکن را در مقابل جزر و مد ماتیلیسم و ابتذال صنعتی کثیف ایفا می‌کنند، بلکه کمابیش، روشی برای زندگی در جامعه‌ای صنعتی است که تمام معانی آن تجربه اجتماعی را در بر می‌گیرد." (همان: ۱۱۷)

بنابراین در جمع‌بندی باید گفت، هنرمند مجسمه‌سازی مورد نظر این پژوهش است، نقش فرهنگ و قدرت دو عاملی، که بسیار پررنگ و واضح در مجسمه‌ها قابل شناسایی می‌باشد.

۴- خوانش و روش‌شناسی پیکره‌های مگدالنا آباکانوویچ

تنهایی، مرگ، اضطراب، شادی، انسان معاصر، فاصله اجتماعی این کلماتی می‌باشد که با دیدن مجسمه‌های هنرمند لهستانی مگدالنا آباکانوویچ^۱ در ذهن تداعی خواهد شد. وضعیت شکننده انسان که از تجربیات تلخ خالق آن‌ها که در دوران جنگ جهانی دوم و تسلط اتحاد جماهیر شوروی بر کشور محل تولدش یعنی لهستان می‌باشد.

حال اگر عقده اودیپ را عامل خلق این آثار هنرمند لهستانی دانست باید نگاهی به بیان این عقده توسط فروید پرداخت "در نگرش فروید عقده اودیپ یک سازه ذهنی است که زیست‌شناسی آن را تعیین می‌کند و هسته رشد کودک را به وجود می‌آورد که در طول مرحله مقعدی تقریباً از سه سالگی آغاز و در حدود پایان مرحله قضیبی پنج تا شش سالگی پایان می‌گیرد. هسته روان نژادی هم در همین دوره شکل می‌گیرد." (آدامز، ۱۳۹۵: ۲۲۰) بنابراین او در تلاش بوده است که در مورد روابط ناموفق و ناکارآمد انسان با جامعه سخن بگوید، که از کودکی تأثیر آن بوده است. سطح روی مجسمه‌های این هنرمند همانند پوست چروکیده است، پوستی که نشان از یک جامعه آسیب‌پذیر و متزلزل می‌دهد. چهره‌های انسانی این هنرمند در جمع حضور دارند ولی با فاصله اجتماعی! او اولین هنرمندی است که برای ساخت مجسمه‌هایش از الیاف طبیعی استفاده کرد، او مجسمه‌هایش را نمادی از آزادی می‌داند. (تصویر شماره ۱) "رابطه میان هنر و آزادی در گفتار هنر عموماً مبتنی بر نظریات زیباشناختی و فلسفی بوده است. در این تحلیل‌ها، هنر در تقابل با واقعیت، به سبب قدرت آزادی بخش‌اش در جدا کردن ما از بار سنگین مادی و توان فاصله‌اندازی آن میان ما و امور جاری و دنیوی ارزشمند تلقی می‌شود. هنر بر خلاف علم و اخلاق ذاتاً تحدیدگر نیست و تخیل، رمز اصلی قابلیت آزادسازی آن در سطح ذهن تلقی می‌شود. به رغم این نقد که چنین تعبیری از واژه و مترادف به کار بردن آن با مفاهیم‌دیگر (همچون تخیل، وارستگی، استعلا و جز آن)، همواره این خطر را به همراه می‌آورند که دستکم به لحاظ کاربردی این مفهوم را عملاً میان تهی سازند و در همین حال به رغم ارزش‌های نظری و توان متقاعدکنندگی این دیدگاه، به ویژه آن هنگام که با نظریه‌های مبتنی بر فاصله‌گذاری مقایسه شود، در این جا باید تاکید کنم که فهم ما از آزادی در هنر در گفتار حاضر وجهی کاملاً اجتماعی دارد. با این حال هنرمند نه تنها آن‌گاه که معطوف به تغییرات سیاسی و ارتقای آزادی‌های اجتماعی به کار می‌پردازد، بلکه حتی آن هنگام که آثارش هیچ‌گونه مضمون اجتماعی مشخصی نیز ندارد برای کنش خلاقانه خود به آزادی نیازمند است، آزادی که به هیچ وجه ناظر بر وسعت روحی و رهایی عارفانه او در دریای تخیل خلاق نیست." (صحاف‌زاده، ۱۳۸۹: ۲۰) آزادی پس از رفتن نازی‌ها همانند آزادی از محدودیت‌های کرونایی، تحلیلی برای این تصویر می‌باشد. شخصیت‌های او یکسان نیستند زیرا فرآیند تولید مثل را قصد دارد زیر سوال ببرد، کاری که شدنی نیست. انسان‌های او بی‌سر هستند، او تحت تأثیر اشغال نازی‌ها و اتحاد جماهیر

1- Magdalena Abakanowicz

شوروی و پیامدهای که این عوامل برای لهستان داشت، البته تفسیرهای مختلفی با توجه به زمان حال منتقد اثر، می‌توان برای مجسمه‌های این هنرمند داشته باشیم که با تجربه‌های انسانی، انسان معاصر دوره حاضر یکی باشد. (تصویر شماره ۲) همانند زمان کرونا که انسان‌ها ملزم به استفاده ماسک بر روی دهان و بینی خود هستند و چهره‌ها در زیر نقاب ماسک پنهان و همگان با چهره‌های یکسان روبرو می‌باشند.

این هنرمند لهستانی به عنوان یکی از صداهای بی‌نظیر و قدرتمند در هنر مجسمه‌سازی معاصر شناخته شده است. مجسمه‌های او هم زیبا و هم ناخوشایند هستند. مجسمه‌های او یادآور وضعیت اجتماعی ناخوشایند انسان معاصر است. مجسمه‌ساز لهستانی به علت اینکه در زمان کودکی اش صدمات زیادی به علت جنگ در کشورش تحمل کرده است، باعث ایجاد نوعی ترس، نگرانی، آشوب در ذهن خود شده است. که این عوامل باعث خلق این مجسمه‌ها منزوی، تنها، که بوی از احساس و مهربانی در آن‌ها دیده نمی‌شود شد. هر شخصیت او شخصیتی متفاوت را تحریک می‌کند که با تراژدی و خشونت خود همراه است. (تصویر شماره ۳) دقیقا تنهایی و انزویی ترس از مرگ و بیماری که انسان با در خانه ماندن از سر اجبار و دوری از جمع و اجتماع در دوران کرونا تجربه کرده است.

شخصیت این هنرمند لهستانی از حضور در اجتماع ترس و هراس دارند، شخصیت‌های بی‌سر حدود ۳۰ تا در یکی از مجموعه‌هایش به دلیل تعداد زیاد آن‌ها حس اینکه جامعه و فرد را به خطر می‌اندازد، می‌باشند و تماشاگر باید آن‌ها را از پشت نگاه کنید یا اینکه با تماشای آن‌ها از انزوا و تنهایی خوداری کند. حال اگر تحلیل مجسمه‌های این هنرمند را در زمان مواجه شدن مردم جهان با ویروس کرونا انجام دهیم، مشاهده خواهیم کرد عباراتی به مانند فاصله اجتماعی، اجتماعات ممنوع و تجربه تنهایی علی‌رغم حضور در جمع، ممنوعیت‌های از این قبیل برای تفسیر و تحلیل‌های مجسمه‌ها قابل استفاده می‌باشد. (تصویر شماره ۴)

ویروس کرونا باعث ایجاد تغییرات زیادی در زندگی اجتماعی انسان‌های روی کره زمین به وجود آورده است لذا همچنان که شهرها و کشورهای زیادی تحت تاثیر این ویروس هستند، بروی رفتار و احوالات انسان‌ها به صورت فردی و جمعی اثرگذار بوده است، و دوم بدانیم که باعث کشتارهای دسته جمعی افراد بی‌گناه بسیاری شد، حالا نوبت به این ویروس کشنده بعد از طاعون است که جهان را دچار ترس و اضطراب کرده است. از سوی دیگر این دوران باعث ایجاد نوعی همدلی مابین انسان‌ها شده است، دقیقا همانند زمان جنگ جهانی! نظریه همدلی در اوایل قرن بیستم توسط تتودور لیپس بیان شد، "چرا انسان‌ها اغلب مایلند برای توصیف موجودات بی‌جان از الفاظی استفاده کنند که در معنای اولیه صرفا قابل اطلاق بر موجودات زنده و عموما اشخاصند. استفاده از واژگان مربوط به احوال روحی و محمولات ناظر به احساس برای آثار هنری نمونه‌ای از این دست است." (ویلکینسون، ۱۳۸۸: ۱۱۰) سپس این نظریه توسط نویسندگانی به نام لی روشن‌تر می‌شود، لی می‌گوید: "این امر مصداقی از نوعی تمایل ذهنی است که عمیقا در فرایندهای فکری انسان وجود دارد؛ میل ذهن به همسان پنداشتن فعالیت‌های خود به منزله مدرک یا اعمال اشیاء مدرک، این تمایل است که موجب می‌شود ما به راحتی شیء بی‌جان را فاعل یک فعل بدانیم. مثلا بگوییم که کوه سر بر آورد." (همان: ۱۱۱) مانند زمانی که خانه‌نشینی در زمان کرونا این حس را به انسان انتقال می‌دهد که همانند یک خوراکی که زمان طولانی از تولید آن گذشته، کپک زده است.

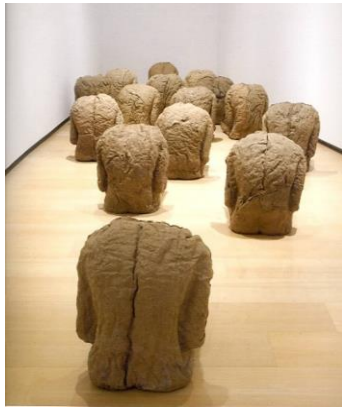
در جمع‌بندی باید گفت هنرمند لهستانی، خیال‌پردازی و تاثیرات ذهنی برگرفته از دوران کودکی تا جوانی در ذهن و خیال، جریاناتی را که برای روح و روان او ناراحت‌کننده و آزار دهنده بوده است، خلق کرده است. همچنان که "فریود به تجزیه و تحلیل زندگی هنرمندان می‌پردازد و آنان را موجوداتی غرق در عالم رویا و گرفتار در ضمیر ناخودآگاه می‌داند. انسان‌هایی که با توسل به خلاقیت هنری سعی می‌کنند خود را از کشمکش درون رها سازند. نظریه‌های فریود در این زمینه بعدا به وسیله سایر روانکاوان، از جمله آبراهام، استکل، ساکس و رانک مورد تایید قرار گرفت. تجزیه و تحلیل زندگی هنرمندان، مدارک ارزنده‌ای درباره روحیه هنرمندان و تلاش آنان برای آفرینش هنری فراهم ساخت." (عنصری، ۱۳۸۰: ۱۰۸)



تصویر شماره ۲



تصویر شماره ۱



تصویر شماره ۴



تصویر شماره ۳

نتیجه گیری

همان طور از این مقاله برداشت شد، انزوا حالتی است که از احساس تنهایی افراد نشات می‌گیرد، در حقیقت انزوا دارای ویژگی‌های منفی از جمله دوری از روابط اجتماعی، اضطراب، نگرانی مداوم، اعتماد به نفس پایین، و ناتوانی در بروز احساسات و ترس از مرگ و نیستی می‌باشد. اما از سوی دیگر می‌توان گفت در واقع احساس تنهایی، یک عملکرد سازگاری تکاملی است که افراد را مجبور می‌کند تا به اجتماع برگردند. حال اگر شرایط به وجود آمده در اجتماع این تنهایی را تشدید کند، می‌تواند باعث بروز اضطراب مداوم و نگرانی و مسائل شدید روانی شود. از این رو همان‌طور که در آثار هنرمند لهستانی نیز چنین حسی که نشات گرفته از سالها جنگ بر انسان‌هاست قابل رویت بوده که در نهایت به انسان آسیب دیده معاصر اجازه نداده که هر چه زودتر به اجتماع و زندگی نرمال خود بازگردد.

لذا انزوا و حس تنهایی از معضلات اجتماعی هر جامعه ای است که افراد آن جامعه در شرایط گوناگون از جمله وقوع جنگ، شیوع بیماری و یا مسائل مختلف اجتماعی در سنین متفاوتی به آن دچار می‌گردند که در نهایت به اپیدمی تنهایی در آن جامعه خواهیم رسید. افراد جامعه آسیب دیده به دلایل مختلفی از حضور در اجتماع و زندگی طبیعی خود باز داشته شده اند. به تنهایی که ریشه اصلی افسردگی و انزوا طلبی است خواهند رسید. هر چند که ممکن است که این احساس در مدت کوتاه و موقتاً رخ دهد که می‌تواند مسئله غیر عادی تلقی نشود اما به محض اینکه این مسئله در لایه‌های زیرین جامعه رسوخ کند به طوری که افراد منزوی رفتار انزوای خود را ادامه دهند، عواقب جدی برای سلامتی روانی آن جامعه در پی خواهد داشت. لذا با توجه به اینکه در عصر حاضر که عصر دیجیتال و تکنولوژی است با کوچک‌ترین تهدیدی از جمله بیماری، جنگ این انزوا طلبی شدت بیشتری پیدا کرده و گریبان گیر اکثر افراد آنجامعه خواهد شد، چرا که در حقیقت ارتباط با اطرافیان آن هم در دنیای مجازی نمی‌تواند همانند حضور جسمانی در ارتباطات افراد باشد، لذا این احساس تنهایی در افراد تقویت شده که این خود باعث از دست رفتن شخصیت طبیعی فرد و بی‌عبارت دیگر بی‌شکلی روانی با رویکرد افسردگی در افراد بدل شود. از این رو در کل می‌توان چنین نتیجه گرفت که احساس انزوا و تنهایی در هر سنی امکان دارد رخ دهد، همچنین این احساس در افراد حساس جامعه از جمله کودکان، نوجوانان و سالمندان به امری مرگ بار تبدیل خواهد شد.

بنابراین از آنجایی که زندگی ما اجتماعی است از یک سو انسان برای گذران حیات فردی و جمعی خودش نیازمند کمک به یکدیگر و زندگی اجتماعی دارد و از سوی دیگر زندگی دور از اجتماع نمی‌تواند بر انسان خیر و رفاه بیافریند چرا که انزوا شخصیت افراد را ضعیف و روح آن‌ها تحلیل و یا به عبارتی او را بی‌شکل خواهد کرد که در نتیجه آن آدمی را به عالم رویا و تخیل فرو برده و او را به اتلاف عمرش وا می‌دارد. علاوه بر این شناخت احساس تنهایی و انزوا بسیار دشوار خواهد بود چرا که عوامل متعددی باعث ایجاد آن شده و نیز خود افراد متأثر از آن نیز با ابعاد روحی- روانی و شرایط جسمانی مختلفی با آن مواجه خواهد شد، به عنوان مثال این احساس در افراد گروه سنی متفاوت فرق خواهد داشت و همین‌طور این احساس می‌تواند در خانواده‌های مختلف از نظر اعتقادی و تربیتی رویکردی متفاوت به خود بگیرد. مثلاً در خانواده‌های مذهبی - غیرمذهبی، افراد با پس زمینه‌های جسمی- روانی، سرخورده‌گی‌های کودکی تأثیرات مختلف بر روی افراد خواهد داشت که می‌تواند یک فرد را به درجات مختلفی از انزوا و تنهایی برساند. عدم احساس امنیت نیز یکی از علل انزواجویی است چرا که او احساس می‌کند شرایط ناگوار پیش آمده از جمله اپیدمی بیماری چون کرونا در اجتماع امنیت زیستی را برای او کاهش خواهد داد. در واقع می‌توان گفت انزوا، پناهگاهی برای گریز افراد از درگیری، کشاکش‌ها، احساس ناامنی و رساندن خود به مرحله آرامش روانی و امنیت می‌باشد. زمانی که انسان برای مشکلات و کشمکش‌های اجتماعی و روانی خود راه حل منطقی پیدا نکند به ناگزیر از بن‌مایه فردی انسان سالم، تن به انزوا خواهد

داد و از این طریق خود را رها می‌سازد. اصولاً انزوا طلبی وسیله‌ای برای متعادل کردن، بخشیدن آرامش به روح و روان انسان آسیب دیده است، حال می‌توان این آسیب از بلاهای طبیعی و شیوع بیماری و یا اتفاقاتی چون جنگ و کشمکش‌های قومی - ملیتی باشد.

منابع

کتاب

۱. مولوی، جلال‌الدین محمد یلخی (۱۳۸۵)، فیه ما فیه، به کوشش زینب یزدانی، تهران: فردوس.
۲. فاضلی، نعمت‌الله (۱۳۹۷)، مردم‌نگاری هنر، تهران، فخرآکیا.
۳. ابراهیمی، سید حسین (۱۳۸۵)، درمان‌های خانگی، تهران، گلبرگ.
۴. بصیریان جهرمی، حسین (۱۳۹۲)، رسانه‌های اجتماعی ابعاد و ظرفیت‌ها، تهران، دفتر مطالعات و برنامه‌ریزی رسانه‌ها.
۵. عباسیان، علی‌اکبر (۱۳۹۲)، فرهنگنامه روان‌شناسی مثبت‌گرا در ادب فارسی مولفه‌های روان‌شناسی مثبت‌گرا در حکمت‌ها و مثل‌های پارسی، لاهیجان، دانشگاه آزاد اسلامی واحد لاهیجان.
۶. شوکر، روی (۱۳۸۲)، فرهنگ و زندگی روزمره، تهران، سازمان چاپ و انتشارات.
۷. براون، دانیل (۱۳۸۴)، هنر درمانی، ترجمه: مهدی وهایی، تهران، جیحون.
۸. رجبی، محمود (۱۳۸۴)، انسان‌شناسی، قم، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
۹. سبحانی، آیه الله جعفری (۱۳۸۴)، سیمای انسان کامل در قرآن، قم، توحید.
۱۰. مومنی، علی (۱۳۸۷)، کمال انسان و انسان کامل، قم، آیت اشراق.
۱۱. پاکباز، رویین (۱۳۹۸)، در جستجوی زبانی نو، تهران، نگاه.
۱۲. آدامز، لوری (۱۳۹۵)، روش‌شناسی هنر، ترجمه: علی معصومی، تهران، چاپ و نشر نظر.
۱۳. مدر، جرج (۱۳۹۸)، روانشناسی هنرهای تجسمی: چشم، مغز و هنر، ترجمه: مهرخ غفاری مهر، تهران، شهر هنر.
۱۴. صحافزاده، علیرضا (۱۳۸۹)، هنر هویت و سیاست بازنمایی، تهران، بیدگل.
۱۵. عناصری، جابر (۱۳۸۰)، مردم‌شناسی و روان‌شناسی هنری، تهران، رشد.
۱۶. ویلکینسون، رابرت (۱۳۸۸)، هنر بیان احساس، ترجمه: بابک محقق، تهران، فرهنگستان هنر.

مقالات

۱۷. یونگ، کارل (۱۳۳۹)، آیا هنر بیمار روانی است، ترجمه: سیروس ذکاء، سخن، شماره ۱۰ و ۱۱، صص ۱۰۷۶ تا ۱۰۸۰.
۱۸. رضوی، عبدالحمید (۱۳۸۴)، نگاهی به تعلیم و تربیت از دیدگاه زرتشت، علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز، شماره ۴۵، صص ۱۶۹ تا ۱۷۸.
۱۹. شمشیری، محمدرضا (۱۳۹۵)، خودشناسی در اندیشه دینی فلسفی در مقایسه با روان‌شناسی تجربی، مطالعات روان‌شناسی و علوم تربیتی، شماره ۷، صص ۱۳۵ تا ۱۵۴.

پایان‌نامه

۲۰. کریمی، مرجان (۱۳۹۶)، موزه تاریخ انسان و ادراک، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه هنر.
۲۱. اینالو، محمدعلی (۱۳۹۵)، ویژگی‌های انسان رشید از منظر قرآن کریم و دلالت‌های تربیتی آن، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه علامه طباطبائی.

A Study on the Amorphousness and Loneliness of Contemporary Mankind in the Post-Coronavirus Period

A Case Study of the Works of Polish Artist Magdalena Abakanowicz

Zohreh Shayestehfar¹

Abstract

Loneliness is a concept that has long occupied the minds of people in a society, the word loneliness has different meanings and is defined in different contexts including the relationship of different realms and segments of the individual with each other, the relationship of the individual with another individual, and finally the relationship of the individual with the existence of the environment. Therefore, since human beings have always been exposed to the threat of worrisome and apprehensive factors, so they have sometimes taken refuge in loneliness to maintain their lost security. In the different periods of the work of various artists, this presentiment of contemporary mankind against loneliness and death has had a clear impact on the expression and creation of their works. Therefore, during the outbreak of diseases or natural disasters and even war, the collection of artists, including artists in the fields of painting and sculpture, have created works that are the manifestations of loneliness, silence, and amorphousness in the world. Among these artists, the Polish artist Magdalena Abakanowicz created works to show this loneliness caused by the absence of the psychological security of the members of the society during World War II. This sculptor created headless human characters in a still and standing or sitting position, in a collective form and being distanced from each other, which is a manifestation of a harmed and lonely human being. Now the question that arises is: What was the purpose of creating such works? And which political, social and/or economic mainstreams has the artist been influenced by? During the research, these questions are answered and the amorphousness and loneliness of the contemporary mankind during the post-coronavirus period have been assumed similar to that of the post-war era of the artist under research, and during the research, the works of the artist have been introduced and analyzed. This research was carried out by a descriptive-analytical method; and the analytical community was the primary and secondary information sources related to the subject, which was analyzed.

Keywords: Amorphousness, Loneliness, Contemporary Mankind, Post-Coronavirus, Magdalena Abakanowicz

1- PhD student of Kish International Campus Art Research University of Tehran
z_shayestehfar@alumni.ut.ac.ir